

روسیه و اسلام تاریخ و چشم‌انداز روابط

گ. ام. یملیانوا

ترجمه معصومه جمشیدی

دکتر گالینا یملیانوا در حال حاضر پژوهشگر افتخاری مرکز مطالعات روسیه و اروپای شرقی دانشگاه بیرمنگام است. وی پیش از سپتامبر ۱۹۹۴ با مؤسسه مطالعات شرقی آکادمی علوم روسیه (مسکو) همکاری می‌کرد. از آثار وی می‌توان به *یمن در دوران حکومت عثمان اول؛ ۱۵۲۸ - ۱۶۲۵* (مسکو: نشر نانوکا، ۱۹۸۸) اشاره کرد.

سقوط سریع و غیرمنتظره اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ تعادل موجود جهان را بر هم زد و پرسشهایی را در مورد تحولات گسترده‌تر در این زمینه مطرح کرد. این رویداد بحث‌های داغی را در میان سیاستمداران و نظریه‌پردازان سیاست‌های بین‌المللی درباره شکل‌های سیاسی و آرمانی آینده سازمان بشری دامن زد. به نظر می‌رسد که برخی از آنان راه‌حل‌هایی تاریخی جهان را در شروط و خواسته‌های دنیای غرب می‌جویند.^۱ برخی دیگر مدعی هستند که تضادهای جدید مبتنی بر اختلافات فرهنگی تمدن‌ها جایگزین برخوردهای ایدئولوژیک سابق شده است.^۲

منتقدان دیدگاه‌های تفکربرانگیز فوق ممکن است آنها را صرفاً جنبه دیگر آن رویکرد غربی تلقی کنند که امکان انطباق دقیق، بی‌دغدغه و سازنده الگوهای غرب را بر ساختارهای سیاسی شرق غیرممکن می‌داند. با وجود این، هم روسیه و هم همسایگان مسلمانش، که با مسائل اقتصادی، اجتماعی و معنوی مشابهی مواجهند، ممکن است روش‌های جامع و فراگیرتری برای نوگرایی ارائه نمایند. این روشها بر عدم تعارض و

همسویی خلاق و انعطاف‌پذیرِ هویتِ فرهنگیِ این ملیتها و پیشرفتهای گسترده فنی مبتنی است. به علاوه، ضعف و ناتوانی عمومی این جمهوریه‌ها در قیاس با غرب، می‌تواند اساس مناسب احیا و توسعه فرهنگ سنتی، و تعامل سیاسی و اقتصادی روسیه با دنیای اسلام باشد؛ روابطی که طی چندین دهه به علت استبداد سیاسی حاکم تیره و منحرف شد اما هیچ‌گاه کاملاً قطع نشد.

عناصر آسیایی و اسلامی تشکیل‌دهنده هویت روسیه

برخلاف اروپای غربی، روسیه به‌عنوان سرزمینی اوراسیایی (اروپایی - آسیایی) همواره محل همزیستی طبیعی و تأثیرات و تعاملات متقابل میان اسلاوها (غالباً روسها) و مردم ترکیه، قفقاز و ایران بود که خود رابطه مثبتی را میان روسها و مسلمانان بنیاد نهاد. از اواخر قرن هفتم، اسلاوهای دنیپر [e r] میانه، که بعدها مبنای دولت روسیه را تشکیل دادند، با مسلمانان عرب قراردادها و مناسبات منظمی برقرار کردند. در قرن چهاردهم، یعنی در دوره مغول، اسلام با تاریخ روسیه آمیخته شد. به موازات تأثیرات فرهنگی ترکهای کافر و زنده‌انگار [a t] سنت‌های وارانجی،^۱ بیزانس و غربی، اسلام نیز در خلق ماهیت منحصر بفرد اروپا - آسیایی متناقض و چندوجهی اسلاوهای روسیه کمک شایانی کرد.^۲ از هزاره اول تا اواخر قرن شانزدهم، توازن دو عامل عمده تا حدود زیادی تعیین‌کننده میزان توسعه فرهنگی و ژئو - پولیتیکی روسیه بود. این دو عامل عبارت بود از پیشروی فعالانه اقوام کوچ‌نشین تُرک و دفاع متعادلانه اسلاوها. جغرافی دان مشهور روس، جسی. دبلیو. ورنادسکی، این امر را به صورت توازن میان «جنگل» (اسلاوهای یکجانشین و ساکن) و «استپ» (ترکهای کوچ‌نشین)^۳ توصیف کرده است.

تبعیت دراز مدت روسیه از نظامهای سیاسی و اقتصادی مغول موجب افزایش تعامل میان روسیه - بیزانس و فرهنگ سیاسی آسیا شد که این هم به نوبه خود از قرن چهاردهم وجهه اسلامی به خود گرفت.

شکست نهایی مغولها از روسها در سال ۱۴۸۰ میلادی نقطه عطفی در تاریخ روسیه

۱. وارانجیها - ara a از مردمان شمال اروپا که تحت رهبری روریک در قرن نهم سلسله‌ای را در روسیه تأسیس کردند. (م)

e ra a e c t a r e r e e t e r et A e e e a r a
 a t e r e e t e r a a t a a t a c
 t e r r e a r a c c r a t e . e e r e . r e t r e c
 a a a B e r l
 . . . e r a a e r t a a r t r a r t l r a e l .

به شمار می‌رود. این واقعه نه تنها به توسعه توأم با وابستگی روسیه خاتمه داد، بلکه به توازن بی‌ثبات قدرت در میان روسیه منفعل و همسایگان کوچ‌نشین، به نفع روسیه پایان بخشید. با این حال، در طول دوره پس از اقوام طلائی،^۱ روابط و تعاملات پرثمر میان روسها و همسایگان متعدد ترک و مسلمان همچنان ادامه داشت. حتی حکام روسیه از رسوم و اصطلاحات اداری و دیپلماتیک مغولها پیروی می‌کردند و خود را «خان‌های سفید» و هم‌تاهای مسلمان آسیای خود را «برادر» می‌نامیدند.^۲

روسیه؛ امپراتوری مسلمانان

از اواخر قرن ۱۵، مرزهای روسیه به سوی شرق و جنوب گسترش یافت و در طول رود ولگا نواحی مسلمان‌نشین را که سابقاً به سلطه‌گران مغول تعلق داشت در بر گرفت. وقایع مهم این دوره عبارت است از: سقوط کازان، مقاوم‌ترین خان‌نشین تاتارها، در سال ۱۵۵۲، و به دنبال آن فتح آستراخان (۱۵۵۶) و سیبری غربی (۱۵۸۴). روسها سلطه خود را بر کاباردا، منطقه‌ای واقع در مسیر دریا‌های سیاه و خزر و در شمال کوه‌های قفقاز، به تدریج وسعت بخشیدند. دستیابی به قلمروهای جدید، راه روسیه را از طریق ولگا به دریای خزر گشود. کنترل روسیه بر جنوب ولگا و تسلط صفوی‌ها بر دریای خزر، دست ترکان عثمانی را از آسیای مرکزی، سرزمین مادری‌شان، کوتاه کرد^۳ و بدین ترتیب روسیه برای اولین بار به عامل فعالی در منطقه تبدیل شد.

گسترش قلمرو روسیه در سرزمینهای پهناور مسلمانان دارای پیامدهای دوگانه‌ای بود. روسیه، به عنوان یک سلطه‌گر خارجی، برای اهالی بومی این مناطق محدودیتهای سیاسی، اقتصادی و مذهبی بسیاری قائل شد تا آنجا که، به عنوان مثال، مردم بومی این مناطق به اجبار و زور از سرزمینهای خودرانده شدند و کشاورزان روسی جای آنان را گرفتند یا تاتارها تحت فشار دولت مرکزی ناگزیر به تغییر مذهب خود به ارتدوکس شدند.^۴ با این حال، آغاز سلطه روسها بر سرزمینهای مجاور، که ساکنان آن از گذشته پیش همسایه روسها بودند، منجر به توقف فعالیت نهادهای اقتصادی، اجتماعی و مذهبی آنها

۱. e r e . ۱ سیاه تاتارهای مغول که در قرن سیزدهم اروپای شرقی را در نورددیدند و در روسیه خان‌نشین تاسیس کردند که تا قرن ۱۵ بر آنجا حکمرانی داشت. (م)

... re a t e e e t a r t e t a t
r e a e t a r e l a t t e l a r t A. B e e A.
Br e a r e a t t e e t a t e . l l .
. A. A. B e e . Br e a r e a t . l .
. a t a r r e e a r r a a a a a l . l .

نگردید. و آشنایی پیشین روسها با هم‌میهنان جدید مسلمانان از دشمنی معمول میان نمایندگان و مقامات حکومت جدید و اقوام مختلف کاست. مردم روسیه از مسلمانان دوری نمی‌جستند و کینه‌ای از آنان به دل نداشتند.^۱

برخی از اشراف محلی، به ویژه تاتارها و نوگی‌ها،^۲ به مسیحیت گرویدند و به آرامی در تشکیلات سیاسی روسیه جای گرفتند و با آنها یکی شدند.

مراجع و مقامات محلی روس نظام مالیاتی و سربازگیری مغولها را اختیار کردند و برای مدت مدیدی در روابط خود با رعایای منطقه ولگا | a a | سیستم باج و خراج را حفظ کردند. در نظام جدید، فقط چهره دریافت‌کننده‌های باج رعایا بود که تغییر یافت و خزانه مرکزی روسها به جای مالکان مغول این وجوهات را دریافت می‌کرد. همین خط‌مشی در مورد وظایف و خدمات نظامی این رعایا پیاده شد. تا آنجا که به روابط محلی و درونی رعایا مربوط می‌شد، هیچ تحولی حاصل نشد و ریش سفیدان محلی | a a a a | به ریاست خود ادامه دادند.

در نتیجه، به طور کلی، در سرزمینهای پهناور شرق که جمعیت آن را عمدتاً مسلمانان تشکیل می‌دادند، پیشروی روسها در فضای جغرافیایی، اقلیمی و سیاسی به لحاظ سستی یکدست صورت می‌گرفت، و بالطبع ساکنان بومی این مناطق این روند را عمدتاً به مثابه انتقال قدرت حکومت رسمی به عامل قدرتمندتری در منطقه تلقی می‌کردند. سطح زندگی روسها و مسلمانان اختلاف چندانی نداشت، مسائل و مشکلاتشان مشترک بود، و همه از استبداد قدرت مرکزی در عذاب بودند.^۳

از نتایج «ایام مشقت»، آشفتگی و هرج و مرج طلبیهای پس از مرگ ایوان مخوف در سال ۱۵۸۴ است که به ظهور خاندان سلطنتی جدید رومانوف در سال ۱۶۱۳ انجامید. این وقایع همزمان با دوره مهم و نوینی در تاریخ روسیه است که طی آن ابعاد اروپایی دولت روسیه تقویت می‌شود و به دنبال آن شکاف میان تشکیلات سیاسی روسیه و جامعه عمیق‌تر می‌گردد. در زمان پتر کبیر، که هدفش وارد کردن روسیه در کانون قدرتهای بزرگ اروپایی بود، دنیای غرب در جهت‌گیریهای سیاسی روسیه نقش فعالی می‌یابد. از پیامدهای عملی و سیاسی غربی‌سازی «از بالا»، ظهور نگرش استعماری اروپایی در سیاستهای تزاری به حاشیه‌نشینان مسلمان روس بود. در این دوره، توسعه‌طلبیهای روسیه به تدریج تحرک و پویایی طبیعی خود را از دست می‌دهد و ابعاد

۱. A at t r a r t e r e e A a e t l
 ۲. اهالی ناحیه قفقاز.
 a e a r e a t r l . l e r a e r e t e
 c t e t a A a e e r t A . e t e e l

ارویایی دولت روسیه این امور تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، دولت روسیه در تنظیم روابط با ملیتهای درون مرز خود تحت تأثیر روابط با دیگر دولتهای توسعه‌طلب اروپایی مانند اتریش، پروس، فرانسه و بریتانیا قرار می‌گیرد.

به لحاظ صوری، رابطه مالک - رعیتی سابق که در آن طرفین، اساساً دارای هویت یکسانی بودند و در میان آنان احترام متقابل حکمفرما بود، وجهه استعماری به خود گرفت که مشخصه آن برتری تکبرآمیز مقامات دولتی در برابر مردم محلی بود. بدین ترتیب، مقامات دولت مرکزی روسیه رفتار خفت‌باری نسبت به اسلام در پیش می‌گیرند و به تدریج با آن به مثابه دین پست‌تری برخورد می‌کنند. این نگرش با گرایش اجباری مسلمانان به مسیحیت، تعطیل یا انهدام مساجد، مدارس و دیگر اماکن مذهبی اسلامی و غصب اموال وقفی همراه می‌شود.^۱

برقراری توازن قدرت در اروپا در اواسط قرن هیجدهم موجب حساسیت روسیه برای دستیابی به دریای سیاه شد.^۲ و روسیه در دوران حکومت کاترین دوم (۱۷۶۲ - ۱۷۹۶) موفق به تسخیر آن شد. قیمومت خان‌نشینهای کریمه که از اواخر قرن ۱۴ بر عهده دولت عثمانی بود، پس از عهدنامه کوچوک کاینارجی [a ar] به پایان رسید و از سال ۱۷۸۲ کریمه به امپراتوری روسیه پیوست، و موجب شد تا روسیه ادعایش را در مورد قفقاز، که از قرن ۱۶ موضوع اختلاف میان ایران و ترکیه بود، مطرح کند.^۳ در پی جنگهای متعددی که میان روسیه با ایران و ترکیه درگرفت، روسیه در قسمتهای مختلفی از قفقاز سلطه خود را تثبیت کرد. برخی از مسلمانان قفقاز، آجیز [A e]، کاباردل، چچن، اینگوش، داغستان و نواحی دیگر ناچار به مهاجرت به سوی نواحی کوهستانی شدند.^۴ در نتیجه، به عنوان مثال، مسلمانان قفقاز شمالی در داغستان و چچن در مقابل تهاجم روسها مقاومت سختی از خود نشان دادند.^۵ و متعاقباً بسیاری از

۱. A. Be e . Br e a reat . l .

. a e e e ea a te reat er la a re l . l .

۳. الحاق کریمه بر زندگی اهالی بومی آن سخت اثر گذاشت و شمار قابل ملاحظه‌ای از جمعیت تاتار ناگزیر از مهاجرت به امپراتوری عثمانی شدند زیرا زمینهایشان میان اشراف روس و تبعیدیهای یونانی تقسیم شده بود.

. A. Be e a . . e ea a te er . a a re .

۵. انجمن برادری صوفیان نقشبندیه آن را سازمان دادند؛ اساساً تحت تأثیر و سلطه هیچ عنصر خارجی قرار نگرفت؛ و به علت مخالفت‌های شدید آنها روند سلطه کامل بر شمال قفقاز تقریباً به مدت یک قرن طول کشید و در سال ۱۸۵۶ پایان پذیرفت. اما حتی پس از آن، مقامات روسی برای حفظ موقعیت خود در داغستان و چچن، بیشتر ناگزیر به استفاده از وسایل نظامی بودند تا تشکیلات شهری. امپراتوری

مسلمانان آشتی‌ناپذیر - قفقازیها و تاتارهای کریمه - به فلات آناتولی مهاجرت کردند و بسیاری از اقوام ترک و مسلمانان حاشیه ولگا، مناطق چوواش، ماری، اودمورت و موردا به مذهب ارتدوکس گرویدند.^۱

پیامدهای منفی ناشی از نگرش «کلاسیک» استعماری برای تمامیت ارضی روسیه، حاکمان روسیه را بر آن داشت تا سیاستهای خود را نسبت به مسلمانان حاشیه امپراتوری تا حد قابل ملاحظه‌ای تعدیل کنند. برخورد روشن‌بینانه ملکه کاترین دوم نسبت به اتباع آسیایی و مسلمان کشورش نشانگر ترکیب مؤثری از شعار قدیم «تفرقه بینداز و حکومت کن» و تلاش برای کنترل و بهره‌جویی از زندگی سنتی مسلمانان بود. این امر، خود، حاکی از نگرش آزادمشانه و صبورانه نسبت به اسلام و سنتهای فرهنگی، اجتماعی و بومی بود. کاترین به اسلام به مثابه نیروی متمدنی می‌نگریست و برای حیات مذهبی مسلمانان موقعیت مطلوبی را فراهم و تضمین کرد. وی همچنین اسلام‌گرایی را در میان قزاقها و قرقیزها رواج داد. طبق فرمان سال ۱۷۸۶ وی، اوکاز [a]، تعداد بی‌شماری مسجد، مدرسه و کاروانسرا در قلمرو قزاقها تأسیس شد.^۲ در سال ۱۷۸۳، مقامات روسی به تأسیس دفتر مرکزی روحانی اسلامی به رهبری مفتی کمک کردند و در سرزمین باشقیر [Ba t] و استپهای قرقیزستان مسجد و مدرسه ساختند. تاتارها، در مراکز اسلامی آسیای میانه، به‌سہولت از تعالیم مذهبی بهره‌مند می‌شدند و روابط مثبت موجود میان روسها و مسلمانان تا حدود بسیاری به موفقیت سیاستهای مثبت دولتی نسبت به اسلام کمک کرد. کشمکش روسیه و بریتانیا در آسیای مرکزی (که از اواسط قرن نوزدهم عنوان «شکار بزرگ» به آن داده بودند) برای کسب برتری و تفوق در جهان، توسعه‌طلبی روسیه را در این ناحیه توجیه می‌کند. آسیای مرکزی در اواسط قرن نوزدهم متشکل از سه امارت بزرگ، خان‌نشینهای خیوه و سمرقند و امیرنشین بخارا، بود. این سه امیرنشین که ساختار اجتماعی خودکامه و رو به زوال نسبتاً مبهمی داشتند، مدت‌ها بود قدرت اقتصادی و سیاسی خود را از دست داده بودند. هیچ یک از آنها دارای جوامع بومی متحد و مرزهای معینی نبود. نزدیک به نیمی از جمعیت امیرنشین بخارا را ازبکها و یک سوم آن را تاجیکها تشکیل می‌دادند. همچنین اقوام بزرگی از ترکمنها و یهودیان بخارایی که به زبان

→ روسیه مردم این مناطق «قفقازیهای نافرمان» را از بسیاری از امتیازات سیاسی و اداری دیگر مناطق قفقاز شمالی محروم کرد. به علت «ملاحظات امنیتی» حاکم بر مرزهای جنوبی روسیه، داغستانها و چچنی‌ها از خدمات نظامی ممنوع بودند. مردم این نواحی به جای «شهروند»، «بومی» خوانده می‌شدند و این حاکی از نگرش استعماری دولت روسیه نسبت به آنها بود.

1. atar re e a r ra a a a l . 1 .
 . art a Br tt . e aa er tt t l . . .

تاجیکی تکلم می‌کردند در این امیرنشین می‌زیستند. جمعیت خبوه را قارا فالپاقها، ترکمنها، قزاقها، و ازبکها تشکیل می‌دادند. در خجند عمدتاً ازبکها، قزاقها و قرقیزها زندگی می‌کردند. ساختار سیاسی و اجتماعی این امیرنشین‌ها قرون و سطایی و به‌طور کلی در راستای خطوط قومی و قبیله‌ای بود و به ندرت وجهه نژادی و ملی داشت. شاخص موقعیت در این منطقه عمدتاً بر خوردهای میان ساکنان (که عموماً سارت نامیده می‌شدند) و کوچ‌نشینان بود.

از سال ۱۸۶۰ تا ۱۸۸۷، مجموعه‌ای از فعالیتهای نظامی تسخیر آسیای را تکمیل کرد. در سال ۱۸۸۷، آسیای میانه یا ترکستان به سه فرمانداری کل سیردریا، فرغانه و زرافشان و نیز تحت‌الحمايه‌های بخارا، خبوه و خجند تقسیم شد. موقعیت جغرافیایی - استراتژیک روسیه اقتضا می‌کرد که در منطقه آسیای میانه عمدتاً بر مسائل نظامی تأکید شود. به دنبال تعیین مرزهای مناطق نفوذ روسیه و بریتانیا در سال ۱۸۹۵ وضع جغرافیایی - سیاسی ثابتی برقرار شد و توسعه‌طلبیهای روسیه در آسیا پایان پذیرفت.^۱

بدین ترتیب، روسیه در پایان قرن نوزدهم به یک امپراتوری پهناور چند ملیتی و چند مذهبی قاره‌ای تبدیل شد. حداقل یک چهارم جمعیت روسیه را مسلمانان تشکیل می‌دادند. جمع کثیری از مسلمانان آسیای مرکزی، قفقاز و ناحیه ولگا پیروان مذهب حنفی (یک مکتب فقهی از مذاهب تسنن اسلام) بودند که فاتحان عرب با خود به نقاطی از قفقاز و دره‌های حاصلخیز آمودریا و سیردریا (ماوراءالنهر)، که اهالی آنها کوچ‌نشین نبودند، آوردند. داغستانی‌ها پیرو مذهب شافعی، از مذاهب تسنن اسلام، بودند و تا پیش از انقلاب سوسیالیستی ۱۹۱۷، دانشمندان مسلمان داغستانی در زمره برجسته‌ترین علمای دنیای اسلام به شمار می‌آمدند.^۲

تاتارهای کریمه که در قرن چهاردهم میلادی به اسلام گرویده بودند و حنفی مذهب بودند، برخلاف مسلمانان آسیای مرکزی و استپ‌های قرقیزستان، با عثمانیها مناسبات نزدیکی برقرار کردند، از این طریق با مراکز اسلامی در تماس بودند و از آخرین گرایشها در آراء و اندیشه‌های اسلامی مطلع می‌شدند. بدین طریق، تاتارها را بطان و منادیان نوگرایی و اصلاح‌طلبی بودند که معمولاً اصطلاح بدعت (نوآوری) در مورد آنان به کار می‌رفت. آسیای مرکزی، که منطقه مرزی دنیای اسلام بود و از هر سو از «کافران» احاطه شده بود، از مراکز فعال صوفیان بود. صوفیان، در قرن دوازدهم میلادی چندین انجمن مهم و

1. . A. a t a re e A l l I . A. at
t r a r t e .
. A. Be e a . Br e a reat . .

مشهور بنا نهادند که از آن جمله اند کبرویه^۱ و یسویه^۲ | a a a | در قرن چهاردهم طریقت پر نفوذ دیگری با نام نقشبندیه^۳ شکل گرفت. با این حال، در برخی نواحی آسیای مرکزی، به ویژه مناطقی که ازبکستان و تاجیکستان کنونی در آنجا واقع است، صوفیگری به علل مختلفی درگیر مسائل سیاسی نشد.^۴

سلطه روسیه بر امیرنشینهای بخارا و خان نشینهای کوکاند و خیوه، جایی که ماهیت اسلامی جامعه در مخاطره نبود، موجب تضعیف نقش سستی طریقتهای صوفیگری نشد و این گروهها که غالباً افرادی ثروتمند، کامیاب، برگزیده، به لحاظ فکری محافظه کار، صلحجو و وفادار به مراجع و مقامات رسمی بودند، جزئی از تشکیلات حکومتی می شدند. طریقه های تصوف در استپ های قرقیزستان، دره فرغانه و نیز نواحی تاتارنشین ولگای میانه و قفقاز شمالی که سلطه برتری جویانه و توانکاه روسیه را تحمل می کردند، اصولاً مخالف نظام حاکم بودند.^۵

سابقه طولانی تفوق سیاسی و فرهنگی ایران در ماوراء قفقاز شرقی، که ساکنان آن را ترکان آذری تشکیل می دادند، از علل غلبه شیعه اثنی عشری در این نواحی است. گرایش به مذهب شیعه حداقل در سطح عادی و روزمره، از اوایل قرن هجدهم میلادی به طرز وسیعی در میان ترکمنها گسترش یافت و این گسترش به حدی بود که ضرب المثل شد: وقتی ترکمن دعا می کند، از بیک تف می اندازد، که منظور از آن این است که از بیکهای سنی مذهب و بزرگی های شیعی موجود در مذهب سنی ترکمن ها را نمی پذیرند.^۶ در آسیای مرکزی، همچنین اقلیتی به نام «دوازدهامای» وجود داشت. ایران مانع پیوندهای مذهبی میان شیعیان روسیه و مراکز روحانیشان در مشهد، قم، نجف و کربلا نمی شد. از قرن پانزدهم میلادی اقلیت بزرگی از اسماعیلیان (نزاریه) | a a r t e | که پیرو آقاخان بودند در کوهستانهای پامیر مستقر شدند. همچنین، فرقه های نسبتاً کوچکی از بهائیان در آسیای مرکزی، شیعه های افراطی (اهل حق) یزیدیه^۷ در قفقاز (ارمنستان) و در شهرهای

۱. پیروان طریقت شیخ احمد بن عمر الخیوقی معروف به نجم الدین الکبری، (م)

۲. یسوی یکی از مناطق ماوراءالنهر که خواجه احمد یسوی منسوب به آنجاست. (م)

۳. پیروان خواجه بهاء الدین محمد بن محمد بخاری از اکابر عرفا و صوفیان قرن هشتم و مؤسس طریقت نقشبندیه. (م)

۴. A. Be e a . er t a ar . t e et

۵. A. Be e a . Br e a t reat . l .

۷. پیروان یزید بن ابو انیسه الخارجی را می گویند که معتقد بود خدا حضرت رسول را از عجم برانگیخت و گمان داشت که خدا بر او کتابی نازل کرده که شریعت محمدی را نسخ کرده است. (م)

ساحلی خزر زندگی می‌کردند.^۱

اگرچه، روابط فرهنگی و خصوصی میان مسلمانان روسیه و دیگر نمایندگان دارالاسلام، گاه محدود شد، اما هیچگاه قطع نگردید. پس از برقراری مقررات آزادیخواهانه آلکساندر دوم این روابط فعالانه‌تر شد. از نیمه دوم قرن نوزدهم، مسلمانان روسیه، به ویژه نخبگان تاتارهای ولگا و ترکستانی‌ها، فرزندان خود را برای تحصیل به استانبول، قاهره، یا مدینه می‌فرستادند. زیارت اماکن مذهبی به نحو چشمگیری افزایش یافت. مدرسان عثمانی در مدارس ولگا و آسیای مرکزی شروع به تدریس کردند، و در همین احوال مراکز اسلامی قفقاز و ترکستان به تحکیم جایگاه والای مذهبی خود در دنیای اسلام پرداختند.

سقوط کلی و زوال روحانی امپراتوری عثمانی، به ویژه پس از شکست آن در جنگ با روسیه در سال ۱۸۷۷، بر تأثیر و نفوذ عقلایی - معنوی مسلمانان نوگرای تاتار دو چندان افزود، و تاتارهای نوگرا در تعارض با پان تورکیسم به صورت جنبش جدیدی مطرح شدند. هدف آنان نوسازی اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و فرهنگی دنیای اسلام بود.^۲ به‌طور کلی، سلطه روسیه در آسیای میانه، دو پیامد اجتماعی و اقتصادی داشت. در امپرنشین بخارا و خان‌نشینهای خجوه و خجند، حکومت تزاری سیاست نهادینه نکردن هویت‌های جدید را در پیش گرفت. در نتیجه، در نحوه زندگی در این مناطق تحولی روی نداد و ویژگی‌های اسلامی آن حفظ شد. قسمتهای دیگر آسیای مرکزی واستپهای قرقیزستان، که فرمانداری کل ترکستان را تشکیل می‌داد، مستقیماً زیر نظر وزیر جنگ روسیه قرار گرفت. ساختار سنتی حکومت یا «دولت» اسلام که اقلیت‌های یک منطقه را گرد هم آورده بود، با ساختارهای روسی جایگزین شد.^۳

سیاست حکومت روسیه در ترکستان، به ویژه پیامدهای روند نوگرایی تزارها، دو پهلو و دوجانبه بود. در این دوره، مظاهر اولیه نوگرایی در نواحی شهری ارائه شد و آثار هنری بازار و محلات شدیداً آسیب دید. برخی نواحی آسیای مرکزی با خطوط آهن به قسمت‌های اروپایی روسیه متصل شد. خطوط اورنبرگ - تاشکند که در سال ۱۹۰۵، در کنار خطوط ماوراء سبیری (۱۹۰۴) و ماوراء خزر (۱۸۸۰) ساخته شد، دارای اهمیت بسیاری بود. خطوط آهن، کالاهای تولید شده را از روسیه به ترکستان حمل می‌کرد و عامل انتقال اطلاعات بود. در این ناحیه، به تدریج کشت و تولید پنبه توسعه یافت و روند صنعتی

۱. A. Be e a . . . e ea a t e er
 . ee a e a a a re. e r a e t e tra A a .
 ۱ . . .
 . . . a er a a e a ra t ra e tra A a . . . ۱ . . .

شدن از طریق صنایع پردازش آغاز گردید و با تأسیس نیروگاههای برق، که کارگران آنها را عمدتاً مهاجران نواحی مرکزی روسیه تشکیل می‌دادند، این عملیات ادامه یافت. با اینکه امپراتوری روسیه در قرن نوزدهم یکی از مستبدترین دیکتاتوریهایی دنیا بود، و «زندان ملل» به شمار می‌رفت، ارزش عمومی سیاسی و اخلاقی آن نزد مسلمانان خاورمیانه به نحو قابل ملاحظه‌ای بیشتر از کشورهای دموکراتیک اروپایی بود. روسیه تزاری از جنبشهای ملی آزادیخواهانه در مستعمرات غربیها حمایت می‌کرد،^۱ و به حفظ تمامیت شبه قاره‌ای و چند ملیتی سرزمین روسیه، برقراری مناسبات باثبات و مطمئن با همسایگان هم‌مرزش مانند بالکان، ایران، و ترکیه اهمیت می‌داد. حضور روسیه در قسمتهای شرقی سرزمینهای عرب زبان با فعالیتهای سیاسی و فرهنگی و اعزام مبلغین مذهبی همراه بود. در حالی که غربیها، به ویژه بریتانیای کبیر و فرانسه، در تصرف سرزمینهای عرب زبان عثمانی موازین بین‌المللی را نادیده می‌گرفتند. اجتناب روسیه از مشارکت در این مستعمرات بر مقام و عظمت آن افزود. و بدین ترتیب روسیه به طور متناقضی چهره مثبت امپراتوری شکست خورده و بدون سهمی را به خود گرفت. حمایت روسیه از امیر کویت در سال ۱۹۰۱ خود نمونه‌ای از این موضع است. بعدها، حکام محلی عرب از افتتاح مراکز تجاری روسیه در بنادر متعدد خلیج فارس و برقراری خطوط تجاری و مسافربری دریایی منظم میان این بنادر و بندر آدسای دریای سیاه روسیه حمایت کردند.^۲ موافقت‌نامه مخفیانه سایکس - پیکو مبنی بر تقسیم بخش آسیایی ترکیه عثمانی میان فرانسه و انگلیس مهر تأییدی بر عدم مداخله روسیه در تقسیم مستعمرات خاورمیانه بود. با در نظر گرفتن این عوامل متعدد و متضاد، در اوایل قرن بیستم، اعتبار اخلاقی روسیه نزد اعراب، چه مقامات دولتی و چه عامه مردم، بسیار بیشتر از اعتبار غربیها بود.

پیامدهای عصر شوروی برای مناسبات روس و مسلمان

انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه کل نظام بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داد. نظام جدید جانشین، هر چند، چه به لحاظ شکل و چه به لحاظ محتوا، با نظام پیشین تفاوت داشت، چهره اجتماعی دو وجهی نظام پیشین یا، به عبارت دیگر، عدم کارایی تشکیلات سیاسی برای پوشش دادن کل جامعه را به ارث برد. این وضع در نواحی مسلمان‌نشین جمهوری شوروی نیز حاکم بود.

1. . A. at t n a r t e . .
A a A r a e a l l

تحولات بزرگترین ناحیهٔ مسلمان‌نشین آسیای مرکزی نمونهٔ کاملاً بارزی است. این منطقه در زمان حکومت شوروی به چندین جمهوری تقسیم شد. نامگذاری این جمهوریها بر اساس نام اقوام بزرگ آنها صورت گرفت. این عمل در پی «تعیین دلبخواهی مرزهای» ترکستان در سال ۱۹۲۴ انجام شد و در سال ۱۹۳۶ تکمیل گردید. بدین ترتیب پنج «دولت - ملت» قزاقستان، ازبکستان، ترکمنستان، قرقیزستان و تاجیکستان پا گرفت. با این حال با وجود دگرگونی‌های منطقه و تحت حاکمیت قرار دادن بنیاد کلی ناحیه، به ویژه نظام گستردهٔ آبیاری که از اهمیت خطیر اقتصادی در آسیای مرکزی برخوردار است، دولت شوروی همانند اسلاف تزاری خود برخی عناصر سنتی این مناطق را سالم و دست نخورده حفظ کرد. در حقیقت، نظام شوروی توانست جایگزین مناسبی برای ساختارهای فروپاشیدهٔ سیاسی و تشکیلاتی امیرنشین بخارا و خان‌نشین‌های خیبوه و خجند شود، و مالکیت آب و وظیفهٔ تهیهٔ آن را که برای اقتصاد کشاورزی امری حیاتی است به عهده گیرد.

تا آنجا که به قدرت ناحیه‌ای و محلی مربوط می‌شد، اشرافیت حاکم پیشین و دستگاه کهنهٔ دیوانسالاری مرکزی به سرعت جای خود را به جانشینان یا مخالفان خود داد. اما روش سنتی توزیع قدرت و طبقات اجتماعی تغییر فاحشی نکرد و مانند گذشته به صورت قراردادی غیر مکتوب ادامه یافت و مطابق همین قراردادهای اجتماعی غیرمکتوب مقامها و مشاغل حزبی و حکومتی به گروه‌های خاص نخبگان اختصاص یافت. از سوی دیگر، دولت شوروی از اشراف و نخبگان جدید پشتیبانی می‌کرد و در مقابل حمایت سیاسی و امنیتی از آنان انتظار وفاداری داشت. بدین ترتیب، نظام شوروی سلطهٔ سیاسی نمایندگان قوم ارتا هورد را در قزاقستان، اعضای اقوام فرغانه، سمرقند، بخارا و یا تاشکند را در ازبکستان، نمایندگان قبایل چارچورا در ترکمنستان، مردم نواحی خجند و کولیاپ را در تاجیکستان و مردم قبایل شمالی‌اشارا در قرقیزستان تسهیل نمود.

در طبقات پایین اجتماعی جوامع آسیای مرکزی، به ویژه در نواحی روستایی که هفتاد درصد جمعیت بومی در آنجا متمرکز شده بود، دولت شوروی دگرگونی‌چندانی ایجاد نکرد. تشکیلات محلی به همان صورت حفظ شد و فقط عناوین جدید جای عناوین قدیم را گرفت. در پی اصلاحات ارضی (اشتراکی کردن) از میان گروه‌هایی که بر اساس مناسبات فامیلی، همسایگی یا قبیله‌ای گرد هم جمع شده بودند، کالخوزها و ساوخوزها شکل گرفتند.^۱ بقا و ادامهٔ حیات سنت‌گرایی در روسیه تا حدود بسیاری مدیون انعطاف‌پذیری و ویژگی سازگاری دین اسلام بود. در رژیم شوروی، اسلام همچنان نقش خود را به عنوان

نهاد اصلی فعالیتهای اجتماعی مسلمانان حفظ کرد. در نتیجه، سلطه رژیم الحادی شوروی، اگر چه به نخبگان مسلمان، مساجد، مدارس و مزارها آسیب رساند، اما نتوانست اسلام را از میان ببرد. اسلام رسمی یا «اسلام حکومتی» صرفاً یک درصد فعالیتهای اسلامی را در بر می‌گرفت. هیئت روحانی آسیای مرکزی و قزاقستان به رهبری مفتی اعظم، که خود عضوی از تشکیلات سیاسی روسیه بود، در تاشکند مستقر شده بود و سازمانهای امنیتی آن را از نزدیک کنترل می‌کردند، و تحت نظر اسلام رسمی از میان هزاران مدرسه، فقط دو مدرسه میر عرب در بخارا و امام اسماعیل البخاری در تاشکند به کار خود ادامه دادند.

اما زندگی روزانه مؤمنان را «اسلام حقیقی روزمره» تنظیم می‌کرد. به عنوان مثال، در آسیای مرکزی، هر کیشلیک، یا هر روستا حداقل یک مسجد زیرزمینی (تقریباً نزدیک به تعداد مساجد پیش از انقلاب) داشت. در نواحی مسلمان‌نشین شوروی، وابستگیهای قومی و اسلامی شخصیت فردی افراد را شدیداً تحت‌الشعاع قرار می‌داد. مردان مسلمان با توجه به وابستگی خانوادگی و قومی سستی تحت کنترل مساجد زیرزمینی بودند و زنان مسلمان را شیخ‌های مزارها و بی‌بی‌تونها (زنان محترمی که تکالیف مذهبی زنان را نظارت می‌کردند) کنترل می‌کردند. عموم مردم و روشنفکران، ناخودآگاه و یا آگاهانه، خود را به اقلیتهای قومی و یا امت اسلامی پیوند می‌دادند.^۱

روسها و مسلمانان غیر اوراسیایی؛ تنگناهای فرهنگی و سیاسی

انقلاب اکتبر به مناسبات میان روسیه سوسیالیست و دنیای اسلام به لحاظ ایدئولوژیکی بعد جدیدی داد. بسیاری از مسلمانان، که از تجاوز و تعدی غرب به ستوه آمده بودند، با علاقه از سخن‌پردازیهای انقلابی روسیه استقبال کردند. اولین تصمیمات و احکامی که روسها در مورد مسلمانان صادر کردند، توجیه‌کننده نگرش مثبت مسلمانان است. دولت روسیه رسماً سیاستهای پنهانی و فریبکارانه دول غربی را تقبیح و محکوم کرد و موافقت‌نامه‌های مخفیانه مستخرج از آرشیو وزارت خارجه روسیه، مانند موافقت‌نامه سایکس-پیکو^۲ را منتشر ساخت.

1. e r a e r e t e . . .

۲. این امر، به عنوان مثال، مربوط می‌شود به اعلامیه حقوق مردم روسیه، شماره ۲، نوامبر ۱۹۱۷ که موارد زیر را اعلام کرد: (۱) برابری و استقلال تمام مردم روسیه صرف‌نظر از ملیت یا مذهبشان؛ (۲) حقوق مردم روسیه خودمختاری و جدایی و تشکیل دولتهای مستقل؛ (۳) لغو تمام امتیازات ملی و مذهبی و محدودیتها؛ (۴) پیشرفت آزادانه اقلیتهای ملی و گروههای قومی ساکن در قلمرو

از سال ۱۹۱۸، مسکو به مرکز انقلابی کشورهای مستعمره و محل اجلاس گروه‌های تندروی آسیایی و افریقایی تبدیل شد، و آنجا برای آنهایی که معتقد بودند انقلاب اکتبر دارالاسلام را از دارالحرب غرب رها خواهد کرد کعبه آمال جدیدی بود.^۱ مسلمانان تندروی خارجی می‌توانستند به سهولت و بدون هزینه آموزش‌های عالی مارکسیستی را در مؤسسات بین‌المللی روسیه، مانند دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق ا و مؤسسه استادی سرخ، مؤسسه کشاورزی مسکو، مؤسسات شرق‌شناسی مسکو و پتروگراد و دیگر مؤسسات آموزش سیاسی فراگیرند. با وجود این، از سال ۱۹۲۰ کمونیست‌های مسلمان روسیه امکان اعمال دیدگاه‌های مارکسیستی را که اساساً برای جوامع صنعتی غرب تدوین شده بود، در کشورهای مسلمان بررسی کردند و در پی ارائه گونه‌ای از کمونیسم بودند که برای جوامع مستعمره و نیمه مستعمره آسیا مناسب باشد.^۲ چهره مثبت روسیه شوروی نزد دنیای اسلام به سبب برخورد عادلانه رسمی و بی‌سابقه آن با کشورهای مسلمان تقویت شد. در سال ۱۹۲۰، دولت شوروی از به رسمیت شناختن حکومت دست‌نشانده انگلستان در عراق، فلسطین، اردن و حکومت دست‌نشانده فرانسه در سوریه و لبنان سر باز زد. پیمان‌های عادلانه دوستی و برادری میان روسیه شوروی و کشورهای مسلمان ترکیه، افغانستان، و ایران، نظام‌های دست‌نشانده امپریالیستی را در مخاطره قرار داد. اتحاد جماهیر شوروی اولین کشوری بود که با حجاز (از سال ۱۹۳۲ عربستان سعودی) مناسبات سیاسی برقرار کرد و در سال ۱۹۲۶ یمن مستقل را به رسمیت شناخت.

نابهنجاری‌های درونی حکومت تک حزبی شوروی بر وجهه مثبت شوروی در میان مسلمانان ستم‌دیده خاورمیانه اثر جدی نداشت. نقش کلیدی اتحاد جماهیر شوروی در شکست فاشیسم آلمان و میلیتاریسم ژاپن در جنگ جهانی دوم، آن را به عنوان یک آلترناتیو واقعی در نظر ممالک آسیایی و افریقایی، از جمله مسلمانان خاورمیانه که نگران ظهور استعمار نو بودند، نمودار ساخت. از اواخر دهه ۱۹۴۰، شوروی از

→ روسیه. دولت روسیه در اعلامیه خود خطاب به «تمام کارگران مسلمان روسیه و شرق» در تاریخ ۲۰ دسامبر ۱۹۱۷، اعلام داشت که اعراب مانند تمام مسلمانان دیگر از حقوق مالکیت بر کشورهای خود برخوردارند و می‌توانند مطابق میل خود آینده خود را تعیین کنند:

۱. A A re I e a t e a t r e a t r a a t

۱. به عنوان مثال، در سال‌های اولیه پس از انقلاب اکتبر مسلمانان خارجی تندرو در مجامع بین‌المللی تحت حمایت مسکو شرکت می‌کردند مانند چهار کنگره اول کمیتارن ۱۹۲۲ - ۱۹۱۹، کنگره زحمتکشان شرق در سال ۱۹۲۰، دوازدهمین کنگره بخش کمونیست روسیه در سال ۱۹۲۳ و بسیاری دیگر.

. A. Be e a . . . c ca a t e et

خواسته‌های اخراج نیروهای بریتانیایی از مصر، مبارزات استقلال طلبانه الجزایر، تونس و مراکش و اعطای استقلال به لبنان، سوریه، و بعدها، لیبی حمایت کرد. معامله فروش اسلحه میان شوروی و مصر در سال ۱۹۵۵ و گرایش جمال عبدالناصر به شوروی موجب حضور سیاسی و نظامی شوروی در خاورمیانه شد، و در دهه ۱۹۶۰ و با جنبشهای ملی مردمی و ضد امپریالیستی مردم الجزایر، عراق، سوریه، لیبی و یمن جنوبی گسترش بیشتری یافت. حمایت صریح و قاطعانه شوروی از اعراب (از جمله اولتیماتوم شوروی به غرب در جریان بحران کانال سوئز مبنی بر به کارگیری سلاحهای هسته‌ای) طی درگیری آنان با اسرائیل و دنیای غرب در سالهای ۱۹۵۶ - ۱۹۸۲ و نیز همبستگی فعالانه آن با مبارزات فلسطینی‌ها برای شناخت رسمی حقوقشان و ایجاد یک دولت مستقل به محبوبیت عام شوروی در خاورمیانه منجر شد. مناسبات میان شوروی و اعراب به تدریج ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی به خود گرفت. هزاران متخصص نظامی و غیرنظامی شوروی، از ملیتهای روس و غیر روس، جهت کمک به بنای شالوده اقتصادی و با هدف تضمین استقلال ممالک تندروری عرب راهی آن کشورها شدند.

جالشهای روابط روسیه با جهان اسلام پس از فروپاشی شوروی

روابط حسنه و نزدیک روسیه با دنیای غرب به عنوان بخشی از برنامه پرستروئیکای گورباچف آغاز شد و در سالهای اولیه حکومت یلتسین نیز ادامه داشت، و این سیاست همراه بود با بی‌اعتنایی دولت روسیه به نیازهای مناطق مسلمان‌نشین شوروی. اجلاس سه جمهوری اسلاو در مینسک، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱، موجب نارضایتی و نگرانی جمهوریهای مسلمان‌نشین شوروی سابق شد، اگر چه این جمهوریها بعدها در دول مستقل مشترک‌المنافع [۱] گرد هم آمدند. تمایل آشکار رهبران روسیه به دنیای غرب، همراه با تأخیر و تعلل در شناسایی کامل استقلال جمهوریهای مسلمان و گسترش روابط چندجانبه با آنان، موجب برخوردهای محتاطانه آنان نسبت به روسیه شد. سیاست مسکو در قبال مسلمانان روسیه نیز محتاطانه بوده است. کافی است انتخابات اولین رئیس جمهوری روسیه را به خاطر آوریم که طی آن مردمی با مذاهب مختلف و برخوردار از مراحم یک ولی نعمت در آن مشارکت کردند. در مقابل، مناطق مسلمان‌نشین شوروی سابق تلاش کردند از وسوسه‌های ویرانگر روسیه دوری جویند و ثبات اجتماعی و سیاسی خود را حفظ کنند. به عنوان مثال، در آسیای مرکزی (به استثنای قرقیزستان) نومنکلاتورا^۱ بلکه نه تنها قدرت خود را حفظ

۱. e at ra : گروه نخبگان دارنده مشاغل کلیدی که در دوران حکومت شوروی شکل گرفت.

کرد حتی روشهای خود را تغییر نداد. نظام تک حزبی ادامه یافت. احزاب مخالف حضور محسوسی نداشتند و مقامات بالای محلی بدون جار و جنجال، و بی‌آنکه به کسب تکلیف از «مرکزیت دموکراتیک» نیازی باشد، آنها را منحل کردند. در نتیجه، دولتهای آسیایی به دیکتاتوریهایی شخصی کم و بیش خشک رؤسای جمهوری، رهبران سابق حزب کمونیست این مناطق، تبدیل شدند. احزاب کمونیست، که حالا ظاهر دیگری به خود گرفته بودند، آنها را حمایت می‌کردند.

در عین حال، گسستن پیوندهای حیاتی این رژیمها از مسکو موجب شد در دنیای اسلام درصدد یافتن شرکای ژنو - پولیتیکی و اقتصادی جدیدی بر آید و با آنها مناسبات فرهنگی و مذهبی نزدیک‌تری داشته باشند و نظریه گروه‌بندهای منطقه‌ای، یعنی سازمانهای منطقه‌ای ترکستان، اکو، دریای سیاه و دریای خزر، را مطرح نمایند. کشورهای مسلمان فدراسیون روسیه با تأکید شدید بر هویت مذهبی، فرهنگی و سیاسی خود در مقابل موقعیت جدید واکنش جدی نشان دادند، و در واقع تمامیت ارضی روسیه مورد تهدید قرار گرفت. این سیاست در انقلاب جمهوری چین به اوج خود رسید.

فروپاشی درونی ناشی از «اصلاحات» گورباچف با کاهش چشمگیر نقش و نفوذ خارجی روسیه کامل شد. نتیجه نگرش جدید گورباچف از دست رفتن جایگاه روسیه به عنوان یک ابرقدرت بود و بدینسان دولت روسیه در ردیفهای آخر سلسله مراتب نظامهای سیاسی و اقتصادی بین‌المللی، که سلطه غالب در آنها با دنیای غرب است، قرار گرفت. همسویی بی‌چون و چرای روسیه با مواضع غرب در مسائل اساسی خاورمیانه، از جمله بحران خلیج فارس، تحریم لیبی، و پذیرش روند صلح مطابق با معادلات مطلوب آمریکا، توان اقتصادی، سیاسی و انسانی مناسبات روسیه و اعراب را از بین برد، و احساسات منفی مسلمانان روسیه را برانگیخت.

با این حال، گرایشهای اخیر اجتماعی - سیاسی روسیه شاید بتواند روند فروپاشی را، که از سال ۱۹۸۵ آغاز شد، متوقف سازد. علاقه مجدد مسکو به شرق اسلامی در پیمانهای دولتی و همکاری میان‌روسیه و جمهوریهای مسلمان شوروی سابق، که در سالهای ۱۹۹۲-۹۴ به امضا رسید، حاکی از این واقعیت است. این پیمانها برای همکاریهای اقتصادی، سیاسی و نظامی الزام حقوقی ایجاد کرد. تصمیمات سران دول مستقل مشترک‌المنافع در اجلاس مسکو با حضور تمام جمهوریهای مسلمان (به استثنای ترکمنستان که وضعیت وابسته داشت) در سال ۱۹۹۴ به اتحاد بیشتر میان روسیه و دول جدید مسلمان انجامید. تقویت قدرت دولت مرکزی در نواحی مورد مناقشه، که از اواخر سال ۱۹۹۲ آغاز شد، از انتشار و گسترش جریاناتی مشابه چچن در دیگر نواحی قفقاز شمالی پیشگیری

کرد. این اقدامات جدی (برقراری وضعیت اضطراری و اعزام نیروهای حافظ صلح) مانع از گسترش جنگ میان اوستیا [et al] و اینگوش شد و از تغییرات سیاسی و منطقه‌ای در کابارد-بالکار [Ba ar Ba ar] جلوگیری به عمل آورد. در نتیجه، روابط میان مسکو و هشت جمهوری از نه جمهوری خودمختار در چارچوب پیمان نامه فدرال تثبیت شد. امضای موافقت نامه تقسیم قدرت میان دولت روسیه و تشکیلات سیاسی تاتارها، باشقیرستان و اوستیای شمالی در سال ۱۹۹۴ در فدراسیون روسیه اقدام مثبتی بود. دولت تاجیکستان به واسطه موقعیت خاص داخلی و خارجی رابطه نزدیکی را با روسیه برقرار کرد و از نقش کلیدی روسیه به موازات اقدامات ازبکستان و قرقیزستان در اعزام ۱۶۰۰۰ نیروی مقتدر حافظ صلح در تاجیکستان، و نیز میانجی‌گری مسکو در مذاکرات با مخالفان دولت تاجیک و در راه دستیابی به آشتی ملی استقبال کرد.

اخیراً، تحولات امیدوارکننده‌ای در سیاستهای خارجی روسیه صورت گرفته است و روسیه برخلاف زمان گورباچف و اوایل حکومت یلتسین، به آرامی از غرب‌گرایی دوری می‌کند و پیوندهای گذشته خود را مجدداً تقویت و فعال می‌کند. درک روسیه از این حقیقت موجب گرایش تدریجی آن به اتخاذ سیاستهای فعال سستی در این حوزه شده است. از سرگیری تماسهای میان رهبران روسیه و سازمان آزادیبخش فلسطین، سوریه، عراق و نیز موضع متفاوت روسیه در بحران اکتبر ۱۹۹۴ خلیج فارس، از جمله جوانب مثبت قضیه است. به علاوه، کشورهای ثروتمند و نفت‌خیز خاورمیانه بازار مناسبی برای کالاهای روسی است. روابط تجاری موجود نه تنها به ابقای صنایع روسیه کمک کرده، بلکه وابستگی هر دو طرف به دنیای غرب را نیز کاهش داده است. همکاری فزاینده اقتصادی میان روسیه و ایران و کشورهای عربی خلیج فارس، که حوزه‌های نظامی را نیز در برمی‌گیرد، نویدبخش فعالیتهای پرتنر است. در جریان دیدار وزیر امور خارجه روسیه از کشورهای خلیج فارس در سال ۱۹۹۴، موافقت‌نامه‌های تجاری به ارزش میلیاردها دلار به امضا رسید. توسعه همکاریهای منطقه‌ای خزر میان چهار دولت ساحلی روسیه، آذربایجان، ترکمنستان و ایران نیز روند مثبتی است. تشابه صوری تکامل تاریخی و فرهنگی روسیه و کشورهای مسلمان و نیز شباهتهای موجود در اوضاع اقتصادی، اجتماعی و معنوی آنها زمینه مساعدی برای برقراری مناسبات نزدیکتر و پرتنر میان آنها را فراهم آورد.^۱

۱. این مقاله ترجمه‌ای است از:

. . . e e a a . a a a e t r a r e l a e a l . A a

A a r a r t e r l .